

سید محمدعلی جمالزاده

ژنو - سونیس

رواج بازار شعر و شاعری

قسمت بیست و ششم

« گرچه از آتش دل چون خم می درجوشم »

« مهر بولب زده خون میخورم و خاموشم »

(حافظ)

سلسله مقالات (رواج بازار شعر و شاعری) بقلم فاضلانہ استاد بزرگوار جناب آقای جمالزاده که اینک متجاوز از چهار سال است در ارمغان بچاپ میرسد توجه دوستان و مستداران سخن و ادب فارسی را در سراسر جهان بخود جلب نموده ، چنانکه از طرف اغلب مستشرقان و مراکز دانشگاهی غرب و شرق که با زبان و ادبیات فارسی سروکار داشته و ارمغان را مطالعه مینمایند آنرا مورد ستایش و تحسین قرار داده و از ادامه انتشار آن سپاسگزاری و تشکر نموده اند . (ارمغان)

صحبت از حافظ و بیچارگیهای علاج ناپذیر او در میان بود و جواب

مدعی را میدادیم که چرا خواجه بزرگوار شیراز گاهی مداحی قلدرهای خونریز

را روا دانسته است . جواب این سؤال را خود او در کمال ایجاز و صداقت

در چند کلمه داده آنجا که فرموده است :

« تا آبرو نمیرودم نان نمیرسد »

بدتر از همه آنکه این شاهان و امیران و سرکردگانی که خواجه حافظ از راه اجبار (برای زیستن و سر راحت بر بالین نهادن و يك لقمه نان برای امرار معاش بدست آوردن) آنها را مداحی میکرد عموماً ایرانی نبودند بلکه از نسل عرب و مغول و ترك و ترکمن بودند و اگر نخواهیم بگوئیم که نسبت



خواجه حافظ با آنها نسبت خادم و مخدوم و رئیس و مرئوس و نوکر و اربابی بود شاید بتوان گفت که لامحاله نسبت ولینعمت و نعمتخواره بود و در هر حال اگر مزیانی داشت جنبه‌های نامطلوبش رویهمرفته بلکه بر جنبه‌های مطلوب می‌چربید و جا دارد بگوئیم خداوند نصیب هیچ آدم پاك و حساسی نفرماید و همین کیفیات موجب آن همه شکوه گردیده که در سرتاسر دیوان حافظ در هر صفحه دیده میشود و دل خواننده را بدردمی آورد و ما در آینده قسمتی از آنرا

در طی همین گفتار خواهیم آورد ، ان شاء الله تعالی . چیزی که هست بدبخخانه کتابهای تاریخ ماکه ما تنها بدان وسیله میتوانیم قضایا را داوری کنیم آئینه وقایع و حوادث حقیقی نیستند و بقول ابن عربشاه در زندگانی شگفت آور تیمور « بیشتر تصانیف از اخبار دروغ گرد آمده و بغرض آلوده است نه با امری واقع مطابق است و نه با صورت خارج موافق. » (صفحه ۳۷۳ از کتاب نامبرده)

از طرف دیگر هم بر ما معلوم است که اگر گاهی بعضی از این امرا و بزرگان خونریز و خونخوار احیاناً اهل دانش هم بوده اند اما اهل معرفت نبوده اند و با مروت و مدارا و انصاف که شرط معرفت است میانه ای نداشته اند . مگر نه در حق همین شاه شجاع نوشته اند که « مرد دانشمند و دارای طبع بلند بود و تفسیر کشاف را نیک تقریر میکرد و اشعاری رابق و مقامی در ادب فایق داشت و عبری و فارسی شعر میگفت و از سخنان پارسی اوست :

ای بکام عاشقان حسنت جمیل - کی گزینیم دیگری بر تو بدیل الخ (۱)

اما میدانیم که همین شاه شجاع بدست پسر خود (شاه منصور) محبوس و از دو چشم کور شد و باید اطمینان داشته باشیم که بلا شك همین معامله ای را که فرزند با پدر نمود پدر هم ممکن بود با فرزند خود بنماید (بلکه بدتر از آنرا) چنانکه نظایر آن در تاریخ ما کم نیست و همه میدانیم که وقتی امیر و گردنکش و سرکرده ای بر حریف قلچماق خود غالب میگردد و او را اسیر میکرد بقول مورخین او را « میان شربت زهر آمیز و شمشیر خونریز » مخیر میگردد و طریق دیگری در میان نبود و قرنهای قبل از حافظ و بعد از حافظ بسیاری از امور بهمین منوال جریان داشت :

(۱) کتاب نامبرده در فوق ، صفحه ۳۲ .

شمه‌ای درباره اوضاع و احوال عمومی در زمان حافظ

شعر و حتی تصنیف اغلب در حکم نبض اوضاع اجتماعی در هر دوره است و بی‌مناسبت نخواهد بود که در اینجا نظری با اوضاع و احوال فارس خصوصاً و صفحالی از صفحات دیگر ایران در دوره خواجه حافظ بیندازیم. چنانکه لابد ملاحظه فرموده‌اید فضیلت ما عشق و علاقه مخصوصی بجنبه‌های لفظی شعر دارند و هر چند بی‌گمان این نیز حائز اهمیت و سود بسیار است و تا لفظ و عبارت درست شعر معلوم نگردد معنی و مفهوم آن هم چنانکه شاید و باید بدست نخواهد آمد ولی ذوق و طبع شاعرانه هموطنان حافظ بقدری به خود شعر گرایش دارد که گاهی کیفیات زمانی و مکانی شعر و شاعر تحت الشعاع میماند چنانکه هنوز بطور یقین نمیدانیم کسسه سعدی و حافظ در چه سالهائی بدنیا آمده و در چه سالهائی وفات نموده‌اند و سن واقعی سعدی در موقع وفات از چه قرار بوده است و حافظ در چه سالی به یزد مسافرت کرده است و جزئیات روابط و مناسبات او با امرا و پادشاهان از چه قرار بوده است و باز مسائل بسیار دیگری که بر ما پنهان است و شاید بتوان معتقد بود که اگر هموطنان ما با کیفیات فرهنگی و نقد ادبی فرنگی‌ها آشنا نشده بودند در میان آنها باز مدت‌ها شخص شخصی مانند شادروان دکتر قاسم غنی پیدا نمیشد که شرح عوالم روحی خواجه حافظ و ترجمه زندگی او و مناسباتش را با مردم محیط و پادشاهان و بزرگان آن دوره تا اندازه‌ای روشن بسازد و باز کما فی السابق سالهای بسیار حسب معمول دیوان حافظ را بدون رعایت هیچ نظم و نسق و ترتیبی با ناخن می‌گشودیم و صدا را در گلو انداخته ابیانی چند (که عموماً از يك غزل تجاوز نمیکرد) میخواندیم و برسم تحسین سری می‌جنباندیم و از نو دیوان را بسته بجای خود می‌گذاشتیم تا بعد از ما فرزندانمان بهمین طرز و شیوه رفتار نمایند.

امن در اینجا برای اطلاع یافتن به اوضاع و احوال مربوط به محیط زندگی
و زمان خواجه حافظ تنها بآنچه شادروان دکتر غنی در کتاب «تاریخ عصر حافظ»
آورده است فناءت خواهیم نمود.

درباره حوادث سال ۷۳۹ (دوره حافظ یعنی ۵۳ سال قبل از وفات او)
میخوانیم:

در آن موقع «هر قسمتی از خاک ایران در دست طایفه‌ای دستخوش
حوادث و انقلاب بود و قحط و غلا و فقر و بینوائی امراض گوناگون و کشتار
امرای فاسد و خونخوار و بد کردار دست بدست یکدیگر داده مردم بدبخت ایران
را دسته دسته از میان میبرد و آنچه که باقی میماند به پست‌ترین مرحله اخلاقی
و اجتماعی که نتیجه طبیعی آن اوضاع و احوال بود میکشاند بطوریکه ستم‌دیدگان
بینوا ایام ایلخانان مغول را بخیر یاد میکردند و به فرمانروایان آن عهد رحمت
میفرستادند» (صفحه ۳۴)

و باز در جای دیگر همین کتاب میخوانیم:
«یکی از بهترین مآخذی که وصف منتهای فساد اخلاق و وضع حکومت
و اوضاع اجتماعی آن دوره را میرساند مجموعه رسائل عبید زاکانی است»
(صفحه ۳۷)

و باز در جای دیگر چنین آمده است:
«منسویین ساسله ایلخانان بعد از ابوسعید (در دوره حافظ) نوعاً بی‌لیاقت
بودند و امرای مملکت هم غالباً کوتاه نظر و بی‌تدبیر و ستم پیشه بودند و همه
قوای خود را صرف خرابی حوزه حکومت خویش و غارت و تاراج زیردستان
و یا زد و خورد با امرای متخاصم می‌نمودند بطوری که میتوان گفت بعد از

ابوسعید بهادرخان مغول آخرین پادشاه مقتدر ایلخانان ایران همه امرا زمینه را برای استیلای امیر قهار تیمور گورگان که اتفاقاً در همان سال وفات ابوسعید یعنی در سال ۷۳۶ (نخستین دوره زندگانی حافظ) متولد شد مستعد و مهیا میساختند که ریاست و دولت چند روزه آنها را بضر بشمه بر خود از میان بردارد و دفع فاسد به افسد بعمل آورد و عالی و دانی را بخاک سیاه بنشانند (صفحه ۳۸)

وباز همونوشته است :

و بعدی اوضاع و احوال پشت سرهم تغییر مییافت و هر روز دسته غالب مقهور . نوشته اند که در موقع مرگ غالب سلاطین مغول به بهانه اینکه در بدن خان آثار سم دیده میشد جماعتی را به قتل میرسانیدند و میدان تهمت و ابراز دشمنی وسیع بود . از طرف دیگر زنان مغول هم که در امر حکومت و سلطنت گاهی نقش مهمی داشتند در کار خدعه و فریب و خونخواری از مرد ها ایشان عقب نمی افتادند و لهذا بی مناسبت نخواهد بود که بموجب آنچه دکتر غنی نقل کرده است مثلاً قسمتی از علل قتل شیخ حسن چوپانی را در اینجا بیاوریم :

و در سال ۷۴۴ - در آن تاریخ ۲۷ سالی از عمر خواجه حافظ گذشته بود - این امیر یعنی شیخ حسن چوپانی قشونی به سرکردگی سلیمان خان و امیر یعقوب شاه از امرای روم به تسخیر بلادی از بلاد روم بدان سرزمین فرستاد ولی آن دو امیر شکت خورده برگشتند . امیر شیخ حسن که امیر یعقوب را در این شکست مسئول میدانست او را دستگیر و محبوس ساخت . زن امیر شیخ حسن موسوم به عزت ملك خاتون که با امیر یعقوب شاه پنهانی روابط عاشقانه داشت

تصور نمود که شوهرش از مناسبات خائنانه آن دو اطلاع بهمرسانیده و بدین جهت او را محبوس ساخته است و بهمین توهم دوسه نفر زن از خدمتکاران خود را با خود همدست ساخت و شب همینکه شوهرش وارد خانه شد بی مقدمه دسته جمعی باو هجوم آوردند و بیضه‌های او را گرفته بقدری فشار دادند که امیرقهار چوپانی همانجا جان سپرد.

عجب آنکه شاعری چون سلمان ساوجی در مداحی از چنین زنی این ابیات را ساخت :

ز هجرت نبوی رفته هفتصد و چل و چار
در آخر رجب افتاد اتفاق حسن
زنی ، چگونه زنی ، خیر خیرات حسان
بزور بازوی خود خصبتن شیخ حسن
گرفت محکم و میداشت تا بمرد و برفت
زهی نجسته زنی ، خایه دار و مرد افکن
و نیز میخوانیم که این واقعه دوشنبانه روز پنهان ماند اما روز سوم امرا و درباریان آگاه شدند و آن زن را دستگیر نمودند و بخواری تمام بقتل رسانیدند و اجزئی بدن او را با کارد قطعه قطعه بردند و خوردند .
این نمونه ایست از صدها وقایع و حوادث دیگری نظیر آن که نشان میدهد خواجه حافظ ما در چه عهد و زمانی میزیسته و با چه نوع مردان و زنانی سروکار میداشته است و قس علی هذا سایر امور را در آن اوقات و در طول عمر شاعر عزیز ما که در حدود هفتاد و پنج سال زیسته است و واقعاً جا دارد بگوئیم خداوند نصیب کسی نکند :